

کودتای ارزان؛ چرا و چگونه؟!

لطف الله میثمی

متن حاضر، تقریر سخنرانی لطف الله میثمی تحت عنوان "کودتای ارزان، چرا و چگونه؟" است که به مناسبت پنجاهمین سالگرد کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در محل دفتر جبهه مشارکت (شرق تهران) ایراد شده است.

به نام مهربان‌ترین مهربانان. یکی از سردمداران امریکایی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به نام کریمیت روزولت، پس از آن که کودتا را در ایران عملی کرد، به امریکا رفته و گزارشی به آلن دالس - رئیس سازمان جاسوسی سیا - و دیگر مقامات امریکایی می‌دهد. وی در آن دینار احساس می‌کند که چشم‌های آلن دالس مثل گریه حرکت کرده و به نقشه کشور گواتمالا دوخته می‌شود و به این می‌اندیشد که به راحتی می‌تواند دکتر جاکوبو آربنز را ساقط کند. تحلیل کریمیت روزولت این بود که کودتای ۲۸ مرداد، بسیار ارزان‌تر از هزینه‌ای بود که برای کودتا تخصیص داده بودند؛ از صتمیلیون دلار یک پنجم آن هم مصرف

نشد. این پرسش برای ما هم مطرح می‌شود که کودتایی به این ارزانی چرا؟ امید است بتوانم در این باره توضیحاتی - اگرچه مختصر - بدهم. این کودتا به کودتای امریکایی - انگلیسی معروف شده است. آیا در این کودتا، صرفاً امریکا و انگلیس نقش داشته‌اند؟ نقش سران ارتش چه می‌شود؟ آن بخش از روحانیت که این کودتا را تأیید کردند چه نقشی داشتند؟ همچنین آن سیلستمارانی که غیر از تألیف احیاناً طراح آن نیز بودند؟ مرحوم آیت الله کاشانی، شهید نواب صفوی، آیت الله فلسفی، دکتر بقایی، حسین مکی، علی زهری، شمس قنات آبادی و سبهدی از تأییدکنندگان کودتا بودند.

باید توجه داشت که همه شخصیت‌های تأییدکننده در کودتا، امریکایی و یا انگلیسی نبودند. از سویی می‌توان گفت که این کودتا را ارتش انجام داد، چرا که بعضی از سران ارتش و سازمان افسران بازنشسته در آن دخالت داشتند زاهدی، نخست‌وزیر کودتا، از تیمسارهای بازنشسته بود و با بسیاری از ژنرال‌ها و افسران دیگر نیز ارتباط داشته بنابرین، این کودتا یک سازماندهی نظامی داشت. بعد از ۲۸ مرداد ۳۲، رژیم حاکم این واقعه را کودتا نامید. امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها نیز آن را کودتا نامیدند؛ که در اسناد نیز به روشنی منعکس و ثبت شده است. عنای نیز آن را "قیام افسران" و "دوجه داران" نامیدند، اما دکتر بقایی در

محفلی می‌گوید: "تنها افسران و درجه داران قیام نکردند، بلکه واقعه ۲۸ مرداد، یک قیام ملی بود؛ همه طبقات در آن شرکت داشتند." بعدها واقعه کودتای ۲۸ مرداد به نامی که دکتر بقایی روی آن نهاد، یعنی "قیام ملی ۲۸ مرداد" شهرت یافت و در تقویم‌ها هم به همین نام به ثبت رسید. از یک سو براساس اسناد شفاف می‌بینیم که امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها برای این کودتا سازماندهی کرده بودند و از سوی دیگر، ارتش ایران نیز به همین منظور برنامه‌ریزی داشته است. از سویی برخی سران سیاسی - اعم از ملی یا مذهبی - در این کودتا حضور داشته‌اند. این کودتا را چه می‌توان نامید؟ به هر حال،



این کودتا - صرف نظر از داوری درباره حق و باطل بودن آن - در مقایسه با کودتاهای دیگر، کودتایی بسیار ارزان بود. امریکا و انگلیس توانستند ارتش ایران را به نفع کودتا سازماندهی کنند، درحالی که در جنگ اخیر عراق - باز هم جدا از ارزش گذاری‌ها - نتوانستند در ارتش عراق نفوذ کنند و ناچار شدند آن را منحل کنند، جدا از اعمال غیر اخلاقی، تاکنون ۲۰۰ میلیارد دلار هزینه کرده‌اند و با این وجود براساس آخرین گزارش سری سیا، عراق در حالت خوش بینانه، ثباتی شکننده خواهد داشت و در حالت بدبینانه جنگ داخلی فرساینده، امریکا ضمن از دست دادن آبرو و حیثیت خود، باید خون هم بدهد تا بتواند نفت ارزان ببرد. ولی کودتای ۲۸ مرداد در مقایسه با کودتاهایی که در عراق عبدالکریم قاسم، گواتمالا، شیلی یا اندونزی شده، خیلی ارزان تر بود. به عنوان مثال، در اندونزی بیش از یک میلیون نفر برای مقاومت در برابر کودتا جان خود را از دست دادند. در کودتایی که توسط امریکایی‌ها، انگلیسی‌ها و بعضی‌ها در سال ۱۳۴۲، علیه عبدالکریم قاسم انجام شد، بسیاری از مردم عراق به شهادت رسیدند و مقاومت‌های فیزیکی بسیاری صورت گرفت. اما در کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در ایران، به ظاهر مقاومت فیزیکی نمی‌بینیم، آنچنان که مردم در خیابان‌ها حضور چشمگیری پیدا کنند. ریشه این پدیده در کجاست؟ امروز تا آنجا که دانش تاریخی من اجازه می‌دهد، به ریشه‌یابی این امر می‌پردازم. از آنجا که دوستان از اعضای جبهه مشارکت هستند برآنم که از نظر خودم بحثی راهبردی ارائه کنم. آنچه مصیبت و یارانش را حاکم کرد پیشنهاد ملی کردن نفت بود؛ قانون ۹ ماده‌ای ملی شدن نفت در مجلس شورای ملی و مجلس سنا تصویب شد و به امضای شاه رسید. به نظر من قانون

ملی شدن نفت از قانون اساسی مشروطیت به مراتب عمیق تر، وسیع تر و تأثیر گذارتر بود، چرا که تا قبل روستاها نفوذ کرد و شاهد مشارکت بی سابقه‌ای از جانب مردم بودیم. چهار مرجع بزرگ - آیت الله سید محمد تقی خوانساری، آیت الله کوهکمره‌ای، آیت الله فیض و آیت الله صدر - با فتوای خود، بر قانون ملی شدن نفت مهر تأیید زدند. آیت الله بروجرودی نیز مصدق و قانون ملی شدن نفت را تأیید کرد ولی فتوا نداد. آیت الله کاشانی و حوزه‌های علمیه شهرستان‌ها نیز در جریان ملی شدن نفت فعال بودند. بازار هم تکیه‌گاه اصلی نهضت ملی و حامی ملی شدن نفت بود، دانشگاهیان هم حمایت و تأیید خود را اعلام کردند. علاوه بر قشرهای پادشاه، عامه مردم نیز قانون ملی شدن نفت را پذیرفته بودند. اگر انقلاب مشروطیت تنها در چند شهر بزرگ رخ داد و به شهرهای درجه دو سرایت نکرد، ولی قانون ملی شدن نفت در تمامی شهرستان‌ها گسترش یافت و تحت تأثیر فضای آن روزها، روستاها نیز فعال شدند. می‌توان قانون ملی شدن نفت را احیای قانون اساسی مشروطیت - با عمق و وسعت بیشتر - دانست. خلق ید از شرکت غاصب نفت انگلیس و ایران" در ۲۹ خرداد ۱۳۳۰ مورد استقبال بی سابقه مردم قرار گرفت. همه مردم بسیج شده بودند. وقتی مصدق صحبت می‌کرد، من نوجوان شاهد بودم که با وجود تمنا کم رادیوها، مردم در کوچه و بازار می‌نشستند و به صدای مصدق گوش می‌دادند. ادامه مبارزات به قیام سی تیر ۱۳۳۱ انجامید؛ مصدق استعفا داد و معتقد بود که ارتش در کار انتخابات دخالت می‌کند. طبق قانون اساسی نخست وزیر باید وزیر دفاع هم می‌بود. وقتی شاه این ماده قانون را نپذیرفت، مصدق استعفا داد. مردم به خیابان‌ها ریختند و در دفاع از مصدق

شعار دادند و قیام کردند. در ۲۹ تیر ماه مرحوم آیت الله کاشانی اعلامیه‌ای داد و دیگر سران سیاسی جبهه ملی روی الگوی مصدق پافشاری کردند. در سی تیر قیام مردمی عمق و وسعت بیشتری یافت و نه تنها علیه قوام بلکه متوجه شاه نیز شد. یعنی لبه تیز حمله به سوی دربار نشانه رفت. با سی تن قربانی (شهید)، شاه عقب‌نشینی کرد و این قیام پیروز شد. ویژگی ملت ایران، ویژگی قیام گران سی تیر بود؛ چه شد که در ۲۸ مرداد دولت ملی را با کودتای ارزان سرنگون کردند؟ در ۱۴ مرداد ۱۳۳۲ دوهفته پیش از ۲۸ مرداد در تهران رفتارندومی برگزار شد و در ۱۹ مرداد نیز در شهرستان‌ها همه پرس‌و‌پرسی صورت گرفت. من آن زمان در اصفهان بودم. وقتی که به میدان نقش جهان رفتم تا رأی بدهیم با جمعیت انبوهی از مردم روبه‌رو شدیم. آمار رأی‌دهندگان خیلی بالا بود. اما این پرسش ب‌ه‌جای خود باقی است که چه طور می‌شود مردم در چهاردهم و نوزدهم مرداد در چنان حضوری تماشایی و وسیع، پرشور و بی سابقه رأی می‌دهند ولی در ۲۸ مرداد آثری از مردم در خیابان‌ها دیده نمی‌شود، یعنی مقاومت فیزیکی از جانب مردم در برابر کودتا انجام نمی‌گیرد؟ البته حقیقت این است که مردم کودتا را نپذیرفتند، ولی مقاومت فیزیکی هم نکردند. بسیج مردم در چهاردهم و نوزدهم مرداد به قدری بود که شاه فضا را برای نفس کشیدن تنگ دید و ایران را ترک کرد. بعدها شاه به دوستانش گفته بود که از همان‌جا نسبت به مردم ایران متنفر شدم که چرا اجازه دادند تنگ فرار بر پیشانی من بخورد و انگله با یک کودتای نظامی وابسته آشکار بر سر کار بیایم. واژه تاجبخش از آن پس بر سر زبان‌ها افتاد و شاه همیشه از این مسئله رنج می‌برد.

مردم چهارده و نوزده مرداد کجا رفتند؟ چه شد که در ۲۸ مرداد مقاومت فیزیکی نشد؟ اینها پرسش‌هایی هستند که برای پاسخ دادن به آنها باید فرصت مطالعاتی و پژوهشی بسیاری صرف کرد. شاید لازم باشد که نخست تحلیلی از جامعه ایران (مردم و حاکمیت) ارائه شود. از فوران اولین چاه نفت در مسجدسلیمان تاکنون نزدیک به صد سال می‌گذرد. در این صدسال مثلی در ایران حاکم بوده است که من آن را "حاکمیت منفی" می‌نامم. یک ضلع این مثلث "نفت یعنی صادرات نفت خام" و ضلع دوم این مثلث "امنیت نفت" و ضلع سوم آن "سرکوب و جنگ" بوده است. به عبارت دیگر، مثلث "نفت امنیتی سرکوب" یا مثلث "نفت امنیتی جنگ" بر ایران حاکم بوده و متأسفانه هنوز هم این حاکمیت منفی بر قدرت است. وقتی می‌خواهند نفت خام را بفروشند، از آنجا که قیمتی ارزان دارد و ثروتی بدون جایگزین و بی‌بديل از ایران صادر می‌شود، بدهی است که مردم در برابر چنین روشی مقاومت کنند. در اینجاست که مسئله امنیت نفت به لحاظ داخلی و خارجی موضوعیت پیدا می‌کند. برای تأمین امنیت باید ارتش، نیروهای امنیتی و نیروهای پلیس داشت و طبیعی است که اینها سلاح به‌روز و پیشرفته می‌خواهند به این ترتیب پول نفت صرف خرید سلاح و حفاظت نفت سازماندهی ارتش و پلیس و سلواک می‌شود و نتایجش هم سرکوب مردم در داخل یا جنگ با همسایگان خواهد بود. مثلث نفت امنیتی سرکوب به نام حاکمیت منفی همواره بر جامعه ایران تحمیل شده است. به نظر من، این حاکمیت منفی با نام‌های دیگر "راست واقعی"، "راست سلطه‌طلب"، "راست نفتی"، "راست سلطنت‌طلب"، "راست کودتایی"، "خزنده و راست شکنجه‌گر" همه ثروت ایران را می‌مکیده و به

اسلحه تبدیل می‌کرده است. فراموشی‌ها از چند جا سود می‌برده‌اند؛ نخست خرید نفت خام ارزان، دوم فروش اسلحه گران و سوم سرکوب مقاومت‌ها و نهضت‌های ملی و مذهبی. در جنگ تحمیلی علیه ایران، درآمد نفت ما و عراق صرف خرید اسلحه شد و دو ملت و دو دولت با هم جنگیدند. شاه افتخار می‌کرد که ژاندارم خلیج فارس و محافظ تجارت نفت باشد. در این راستا درآمد نفت را صرف خرید سلاح‌های پیچیده نظیر آواکس و فانوم کرد و رسماً هم گفت که ما حفاظت و امنیت خلیج فارس را برعهده داریم، تا جایی که حتی برای سرکوب جنبش ظفار به آنجا لشکرکشی کرد. با تصویب قانون ملی شدن نفت برای اولین بار اضلاع مثلث نفت امنیتی سرکوب از هم جدا شد. در طول بیست و هشت ماه دوران نخست وزیری مصدق، نه نفتی صادر شد نه اسلحه‌های خریداری گردید و نه سرکوبی انجام گرفت. در این دوران، جامعه ایران در اوج آزادی، استقلال و عدالت بود. علی‌رغم دشمنی‌های زیاد، حتی آوای تجزیه‌طلبی هم از هیچ‌جا بلند نشد؛ چون مردم روی عمل صالح بسیج بودند و این در حالی بود که ارتش، فتوادل‌ها و بخش بزرگی از روحانیون با مصدق نبودند. در این مدت استقلال و تمامیت ارضی ما نیز حفظ شد. اولین میسیون (هیئت) به رهبری چکسون از انگلستان برای حل مسئله نفت به ایران آمد و با مصدق مذاکره کرد. وی هنگام خروج از ایران در فرودگاه مهرآباد به خبرنگاران گفت: "تا مصدق ساقط نشود، مشکل نفت در ایران حل نخواهد شد." وی همین بیان را در فرودگاه هیثروی لندن نیز تکرار کرد. از این نقطه عطف به بعد انگلستان وارد فاز براندازی نظامی علیه مصدق شد. هیئت‌های مختلف نفتی بی‌دری می‌آمدند اما مشکل نفت

حل نمی‌شده، زیرا آنها قانون ملی شدن نفت را قبول نداشتند و نمی‌خواستند ایران بر منابع خود حاکم باشد و انگلیس به صورت یک مقاطعه‌کار عمل کند. حتی مصدق حاضر بود برای رفع محاصره تا پنجاه درصد قیمت نفت را تخفیف دهد ولی ایران حاکم و مالک منابع خود باشد. براساس اسناد امریکا نیز قانون ملی شدن نفت را قبول نداشت، ولی متأسفانه به غلط در تاریخ ما این گونه ثبت شده است که امریکا از مصدق حمایت می‌کرد. امریکا تا حدی - آن هم در جهت منافع خود - از ناسیونالیسم ایران حمایت می‌کرد تا سهمی از نفت به دست آورد نه این که ایران مالک و حاکم بر نفت باشد و یا قانون ملی شدن نفت را قبول داشته باشد. استیون کینزر در کتاب "همه مردان شاه" این مطلب را تأیید می‌کند و آقای مک‌گی - معاون وزارت خارجه امریکا در آن زمان - نیز بر مخالفت امریکا با قانون ملی شدن نفت تصریح می‌کند. زمینه قیام سی‌تیر این بود که اولاً مسئله نفت حل نشده مانده بود، دوم آن که شاه از طریق ارتش در کارها دخالت می‌کرد و سوم این که مصدق استعفا داده بود. احمد قوام به شکل غیر قانونی نخست‌وزیر شد و گفت: "کشتی بان را سیاستی دگر آمد." ملت قیام کردند و قوام را سرنگون نمودند. پس از پیروزی قیام سی‌تیر، مصدق از موضع بالا دوباره مذاکراتش را با هیئت‌های نفتی آغاز کرد، ولی چون خط انگلستان، براندازی مصدق بود، نمی‌خواست مسئله نفت به نفع ایران حل شود. مصدق در کتاب "خاطرات و تألمات" می‌نویسد که مسئله نفت بر اساس الگوی ملی شدن نفت مکزیک حل شده بود؛ پرداخت غرامتی هم معادل چندبرابر غرامت مکزیک محاسبه شده بود ولی آنها - براساس اسناد - می‌گفتند "ما حاضر نیستیم پول نفت را به دست مردم دموکراتی

همچون مصدق بدهیم که حتی حاضر نیست حزب توده را غیرقانونی اعلام کند." این مضمون عبارتی است که در اسناد منتشر شده از سوی امریکا آمده است. شصت هزار نفر کارکنان صنعت نفت بدون درآمد نفت خواهان پرداخت حقوق خود بودند، ولی با کدام بودجه؟! در صدسال اخیر ایران، دو طبقه اجتماعی همواره در صحنه سیاسی حضور داشتند؛ یکی ارتش و دیگری بازار. ارتش ایران از قرارداد وثوق‌الدوله به بعد - که در قرارداد وثوق‌الدوله اسم چنین ارتشی برای ثبات ایران آمده و چون این قرارداد رد می‌شود، با کودتای رضاخان این ارتش سازماندهی می‌شود - به درآمد نفت وابسته بوده و توسعه ارتش هم به افزایش درآمد نفت بستگی داشته است. کار اصلی ارتش هم حفاظت از صادرات نفت بوده و این خیلی مشخص است و مطالعه زیادی هم نمی‌خواهد. اگر مصدق موفق می‌شد فرمول اقتصاد بدون نفت را - که پیاده کرد - ادامه دهد، در چنین معادله‌ای ارتش نفتی دیگر جایگاه چندانی در ایران نداشت. یک ارتش ملی می‌توانست جایگاهی داشته باشد، ولی آن ارتش با ماهیت رضاخانی، سیدضیاءالدین طباطبایی، انگلیسی، نفتی و با ماهیت مصوبات مجلس موسسان سال ۲۸ نمی‌توانست هویت بالنده‌ای داشته باشد. ارتش از سال ۱۳۲۸ هویت سرکوب‌گر پیدا کرد و پرونده‌های ماهیتاً سیاسی، به دادگاه‌های نظامی در دادرسی ارتش ارجاع می‌شد. در این مقطع، حیثیت، منزلت و منافع ارتشیانی در میان بود که نه تنها کار نظامی می‌کردند بلکه دادگاه‌های سیاسی مملکت را نیز مدیریت می‌کردند. با این وصفه ارتش در سایه اقتصاد بدون نفت هویتش را از دست می‌داد. هرچه که می‌گذشت و درآمد نفتی نبود، ارتشیان احساس بی‌هویتی می‌کردند و این فکر به سرشان می‌زد که "مصدق آدمی نیست

که مسئله نفت را حل کند و ما باید به فکر براندازی او باشیم." اگر به رویدادهای پنج روز از ۲۶ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱، ببیندیم - که آقای حسن ارسنجانی شرح آن را در کتاب خود به نام "یادداشت‌های سیاسی در وقایع سی‌تیر ۱۳۳۱" آورده است - آرایش قوای ارتجاعی، واکنشی و غیربالنده را به خوبی می‌بینیم. آرایش کودتای ۲۸ مرداد در همان پنج روز نیز کاملاً مشهود است. من توصیه می‌کنم که همه این کتاب را با دقت و تطبیق با واقعیت‌ها بخوانند و قضاوت کنند. با توجه به این که نفت یک شیوه تولید و درآمد عمده بود و ارتش نیز وابسته به درآمد نفت بود، کم‌کم ناراضی می‌شد و اقدام تشکیلاتی را در سر می‌پروراند، به‌ویژه آن که پس از قیام سی‌تیر که وزارت دفاع به دست مصدق افتاد و وی تعدادی از افسرهای رده بالا را تصفیه کرد. این افسران کنار گذاشته شده، در کانون افسران بازنشسته گرد آمدند و یک کانون توطئه تشکیل دادند. همان‌ها بودند که تیمسار افشار طوس - رئیس پلیس مصدق - را پس از شکنجه به قتل رساندند. اینها ارتباط تنگاتنگی هم با دکتر بقایی داشتند. از تحلیل اجمالی ارتش که بگذریم به بازار می‌رسیم: بازار از دو قسمت تشکیل می‌شد؛ یکی بازار ملی و دیگری بازار وابسته. کار بازار ملی، توزیع و انتقال مصنوعات، منسوجات و فرآورده‌های داخلی در شهرهای ایران و صادرات آن به خارج بود. بازار ملی در زمان مصدق بسیر رشد کرد و بورژوازی ملی ایران رونق گرفت. از آنجا که در زمان مصدق ارزش نبود، یک کارخانه و حتی یک موتور هم وارد نکردند، بلکه کارخانه‌های موجود سه شیف‌ت‌کلر می‌کردند. بدون سرمایه‌گذاری جدید تولید افزایش یافته و تا حدی جایگزین واردات شده بود. به‌خاطر دارم که در تیمچه‌ها و کاروانسراها جنس روی جنس تلنبار

شده و مرتب به شهرستان‌ها می‌رفت. برای من آشکار بود که بازار ملی تا چه اندازه به مصدق علاقه‌مند است. منتها در کنار بازار ملی، بازار وابسته هم ناشییم. بسیاری از اجناس از انگلستان یا آلمان می‌آمد و چون ارزش نبود این دسته از بازاری‌ها که نمی‌توانستند جنس وارد کنند، با رکود جدی روبه‌رو شده بودند. اینها مرتب به روحانیت فشار می‌آوردند که تا کی مشکل نفت حل نشده باقی خواهد ماند. این بازاریان، نگران چشم‌انداز بازار ایران بودند. طبیعی بود که اینها خمس و زکات هم به روحانیت می‌دادند. این بازار در تعامل خود با روحانیت، آنها را نیز به تدریج از حکومت ملی ناراضی کرد. رفته رفته هر چه مشکل نفت به بن‌بست می‌خورد، روحانیت با بازار دست به دست هم می‌دادند و تاجران بزرگ با بخشی از روحانیت که به اینها فشار می‌آوردند به صف ناراضی‌ها پیوستند و تعامل سه‌جانبه‌ای بین ارتش، بازار و روحانیت به‌وجود آمد. تا اینجا ارتش، بازار و روحانیت را توضیح دادم. این سه طبقه مثلث دیگری تشکیل دادند که من آن را به لحاظ منزلتی و طبقاتی "مثلث کودتای ۲۸ مرداد" می‌نامم. بدیهی است که این کودتا پایگاه طبقاتی و تشکیلاتی داشته است. سلام‌اندیشی است که بپذیریم چند افسر بتوانند در چنان شرایطی کودتا کنند. آقای هوگو چاوز نیز هم‌اکنون در ونزوئلا با کودتا‌های مستمری دست و پنجه نرم می‌کند. قبل از سی‌تیر ۱۳۳۱ نیز کودتای وسیعی تدارک دیده شده بود، منتها چون مردم در صحنه بودند و راهبرد شفاف وجود داشت، کودتا دفع شد. همین‌طور که به پایان دوره مصدق نزدیک می‌شویم، نبود ارزش مشکلات بسیاری را بر مردم تحمیل می‌کرد. قطعات یدکی تاکسی یافت نمی‌شد. در بیمارستان‌ها داروی کافی و حتی مرکورکروم نبود. مردم به‌نوبه خود از ناراضی بازار و روحانیت

متأثر می‌شدند. همه اینها در جامعه نفوذ داشتند مثلاً آیت‌الله کاشانی نفوذ داشت ولی چون نزدیک‌ترین دوست وی دکتر بقایی بود و به او اعتماد مطلق داشت، دکتر بقایی هم با صدا اطلاعات ارتش و هسته‌های کودتا ارتباط تشکیلاتی داشت، این مثلث عمل کرد.

علاوه بر تحلیل اجتماعی فوق، فاز مخالفان و حاکمیت منفی، فاز نظامی - امنیتی بود. یعنی از ابتدای حکومت مصدق علیه او توطئه می‌شد و حتی در نهم اسفند ۱۳۳۱ قصد ترور او را داشتند تا جایی که مجبور شد در مجلس تحصن کند و یا خانه‌نشین شود. از طرفی انگلستان هم فاز را نظامی اعلام کرده بود و خواستار سرنگونی مصدق بود ولی امریکا در ابتدا دو دل بود. انگلیس نتوانست امریکا را پیرامون مسئله نفت قانع کند. چرچیل محافظه کار در انگلیس و آیزنهاور جمهوریخواه در امریکا روی کار آمدند. انگلیس موفق شد آیزنهاور را نسبت به پدیده کمونیسم در ایران حساس کند که اگر در ایران اقدامی نشود، کمونیست‌ها قدرت را به دست می‌گیرند. اینان آگاهانه این توهم سرخ و جنگ سرد را گسترش می‌دادند به طوری که حتی آیت‌الله طالقانی چند روز پیش از کودتای ۲۸ مرداد که به مسجد هدایت رفته بود، دیده بود صنوق پستی مسجد پراز اطلاعاتی‌های حزب توده علیه روحانیت و منهب است. ایشان گفته بود: نمی‌دانم مصدق در این مملکت حاکم است یا حزب توده؟ بعدها معلوم شد که یک عده از عوامل آیت‌الله بهبهانی به نام حزب توده اطلاعیه صادر می‌کرده‌اند و برای تمام مساجد می‌فرستاده‌اند. می‌خواستم بر این نکته تأکید کنم که در این مدت، فاز، نظامی - امنیتی بود. ولی جبهه ملی و شاید حکومت وقت به هیچ‌وجه متوجه نبودند. احزاب و سازمان‌ها هم درک نکرده بودند که در فاز نظامی

- امنیتی باید سازماندهی متناسبی داشته باشند. مردم عادت دارند در فاز قانونی به صحنه بیایند. در یک فاز سیاسی - قانونی در چهاردهم و نوزدهم مرداد ۱۳۳۲ به صحنه انتخابات آمدند و رأی دادند. ولی وقتی فاز، نظامی و کودتایی شد و تانک‌ها به خیابان‌ها آمدند، مردمی که آموزش ندیده بودند و آمادگی فاز نظامی نداشتند - با آن‌که کودتا را نپذیرفته بودند و در روح و روانشان جا نگرفته بود - مقاومت فیزیکی و نظامی نکردند. علاوه بر تشکیل مثلث ارتش، بازار، روحانیت، تردیدهایی هم در سطح جامعه وجود داشت. این برای ما یک درس تاریخی است. شناخت توان اجتماعی مردم در یک مقطع از تاریخ، بسیار مهم است. در دوم خرداد ۱۳۷۶، مردم در یک فاز قانونی و سیاسی به صحنه آمدند و رأی دادند. رأی‌شان هم مخفی بود و یقین داشتند که رد پایی هم ندارد، چون پیش از آن بی‌رحمی‌هایی علیه یاران امام، مقامات، شخصیت‌ها، احزاب و... نیز دیده بودند. زمانی که مطمئن شدند می‌توانند در یک فاز سیاسی - قانونی از رأی خود دفاع کنند، پایدار و مقاوم در صحنه حضور یافتند و رأی دادند. با توجه به تجربه دوران مصدق بارها گفته‌ام که اگر مردم در صحنه حضور می‌یابند و رأی می‌دهند، در فاز سیاسی - قانونی است. اگر با مرحله‌سوزی و چپ‌روی، مملکت وارد فاز امنیتی - نظامی شود، چه از این طرف و چه از آن طرف، مردم دیگر پای کار نیستند و به صحنه نمی‌آیند. آقای خاتمی درباره آنچه در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ در کوی دانشگاه اتفاق افتاد، گفت آن واقعه واکنشی در برابر افشای قتل‌های زنجیره‌ای بود و اعلام جنگ به دولت و... این بیان یعنی جنگی در کار است و فاز نظامی و امنیتی است و در ۲۳ اسفند همان سال که آقای حجاریان ترور شد، این

فاز نمود بیشتری یافت. سردبیر یک روزنامه رسمی و حکومتی رسماً مطلبی نزدیک به این مضمون نوشت که ما در جاده سرازیری یک طرفه‌ای هستیم و با ماشین بی ترمز رانندگی می‌کنیم. پیداست که معمولاً سردبیر در فاز مطبوعاتی چنین مطلبی را نمی‌نویسد و چنین ملرکی به دست مخالفان خود نمی‌دهد. این نشان‌دهنده حالت و فاز طبیعی آنهاست. یاد فرودگاه امام خمینی هواپیمای نظامی پرواز می‌کند تا هواپیمای کشوری متعلق به دولت را مجبور به فرود در اصفهان کند. این موارد را نباید در معادلات استراتژیک دست‌کم گرفت اگر ما می‌بینیم مشارکت مردم کم شده است یک دل‌پوش همین است؛ مردم آنچنان که در فاز سیاسی - قانونی پای کار بودند، دیگر در فاز نظامی - امنیتی در صحنه حضور ندارند؛ چرا که مردم به شکل‌های گوناگون قانونی و غیرقانونی، انگ‌زدن‌ها، تهمت‌ها، ترورها و قتل‌های زنجیره‌ای را دیده‌اند و درس گرفته‌اند.

چنانچه می‌دانید در زمان امام حسین (ع)، مردم با حضرت مسلم - به‌عنوان نماینده امام حسین (ع) - بیعت کردند و در کوفه قیام نمودند. آنچنان قیامی که واقعه‌ای نظیر بوده است. حتی آدم‌های فرصت‌طلب هم در این قیام شرکت کردند و هر که نمی‌آمد منزوی می‌شد. منتها وقتی این‌زبان با چهارهزار نیروی مسلح به کوفه می‌آید، شایع می‌کنند که امام حسین آمده است. آنچنان مردم را سرکوب می‌کنند که نگرانی‌ها هر چند خانه، به‌عهده یک جنگجو بوده است. وقتی حضرت مسلم در لحظه‌های آخر در آن کوچه‌ها می‌جنگیده در خانه‌ها باز بود و مردم صدای چکاچک شمشیرها را می‌شنیدند، ولی علی‌رغم میل قلبی، جرأت نمی‌کرده‌اند که از مسلم دفاع فیزیکی کنند. این درحالی بود که از این‌زبان هم بیزار بودند.

این‌که می‌گویند کوفیان بی‌وفا بوده‌اند، یک تحلیل همه‌جانبه نیست. مردم کوشش شرایط طاقت‌فرسا را نداشتند. سال ۱۳۵۲ وقتی مجاهدین، سرهنگ هاوکینز امریکایی را کشتند، فشار در زندان‌ها زیاد شد. تعداد شلاق‌ها به طور چشمگیری بیشتر شد و برخی طاقت آن را نداشتند. در اثر همین فشارها بود که به رضارضایی رسیدند و او در ۲۵ خرداد ۱۳۵۲ به شهادت رسید. ما نباید مردم را متهم کنیم، هر ملتی توان تاریخی ویژه خود را دارد. گاهی حرکت بالنده به قدری اصیل است که طرف مقابل وارد فاز نظامی می‌شود. افشاکری قتل‌های زنجیره‌ای این قدر اصیل بود که من از ملی‌شدن نفت هم آن را اصیل‌تر می‌دانم. طرف مقابل اصلاً تحمل نداشت و واکنش‌های آنتاگونیستی نشان داد که یک مورد آن، از منظر خاتمی، فاجعه هجده تیر در کوی دانشگاه بود. مورد دیگر ترور دکتر حجاریان بود و مسائلی که بعدها پیش آمد. نتیجه این‌که ما مردم، در هر شرایطی حاضر نیستیم به صحنه بیاییم؛ با آن که ارتجاع، بی‌صفتی و شکنجه را هرگز قبول نداریم، به صورت آتش زیر خاکستر باقی می‌مانیم، ولی در مقطعی آماده کار و مقاومت فیزیکی نیستیم. طرف مقابل هم در چنین شرایطی به سلاهدانندیشی می‌افتد. در راستای همین غفلت بود که شاه درجه امیدواری و مقاومت مردم ایران را نشناخت و سقوط کرد و وقتی شناخت مردم به او تحمیل شد که دیگر دیر شده بود.

نکته سوم اشاره به مثالی است که آن را مثلث دوم کودتای ۲۸ مرداد نامیده‌ام. یک ضلع این مثلث را فرامی‌توانیم تشکیل می‌دهند ضلع دوم آموزش‌های منهبی رابع و ضلع سوم آموزش‌های کمونیستی حزب توده می‌باشد. قانون ملی‌شدن نفت کاملاً در جهت احیای قانون اساسی و کاملاً ملی و منطبق بر منافع ملی

بود و به فرزانم و تصویب عمومی همه اقشار ملت گذاشته شد که به خلق ید هم انجامید. مالکیت ملت بر منابع زیرزمینی خود حق مشروع او بود. یک سال قبل از ملی شدن، سازمان ملل هم این مشروعیت را به رسمیت شمرد. ملی شدن معادن در انگلستان و فرانسه تجربه شده بود و پدیده تازه‌ای نبود.

دولت ملی پرداخت غرامت را هم پذیرفته بود و هیچ ابهامی وجود نداشت. منتها شرکت‌های نفتی (هفت خواهران) یا فراملیت‌ها روند ملی شدن جوشیده از متن مردم ایران را قبول نداشتند. من به عنوان مهندس نفت و با توجه به سفرهایی که به آمریکا، اروپا و شیخ نشین‌ها داشته‌ام، دیدم که در دقائر شرکت‌های نفتی ایران و خارج از کشور، مرزهای جغرافیایی را نقطه چین بی‌رنگ کشیده‌اند ولی حوزه‌های نفتی یا گاز را با خط قرمز پررنگ ترسیم کرده‌اند. آنچه برای این شرکت‌ها مهم است زیر زمین و منابع نفتی است نه ملیت و مرزهای جغرافیایی؛ به همین دلیل خود را فراملیت می‌نامند. این پدیده نشان‌دهنده تضاد بین فراملیت‌های نفت و قانون ملی شدن نفت است.

ضلع دوم مثلث آموزش‌های رایج مذهبی است که حکم اولیه‌اش مالکیت نامحدود و به عبارتی سرمایه‌داری نامحدود است. اگر بخوایم این مالکیت را به خاطر محرومین محدود کنیم، باید آن را در باب اضطرار برده و دلایل اضطرار را برشمردیم و محرومین را در ردیف سایر موارد اضطرار قرار دهیم. تازه اگر شرایط اضطرار از بین برود، برمی‌گردد به مالکیت نامحدود. این بینش با قانون ملی شدن نفت و منافع ملی همخوانی نداشت. براساس این بینش، می‌توانی سرمایه را هر کجای دنیا ببری، ولو به شکل قاچاق؛ به عبارت‌ج مرز و بوم جغرافیایی نمی‌شناسد در این بینش بی‌مرز،

قاچاق ارز قبجی ندارد.

ضلع سوم این مثلث آموزش‌های حزب‌توده بود. حزب‌توده در یک نگرش جهانی، به انترناسیونالیسم پروولتاری معتقد بود. یعنی هم آموزش‌های جاری مذهبی به جهانی بودن سرمایه معتقدند هم فراملیت‌های نفتی کاری به مرزهای جغرافیایی ندارند و هم جهان - وطنی حزب‌توده وقتی به هویت ملی و مرزهای جغرافیایی نمی‌گذاشت. سرمایه ملیت نمی‌شناسد جایی می‌رود که پولاند بود بیشتری عایش شود و به اصطلاح راحت برود و راحت برگردد. (مروج سزوروس در مورد بحران مالزی گفت: اگر ماهانیر محمد هم جایی من، یعنی یک سرمایه‌دار بود همین کار را می‌کرد.) ماهیت سرمایه سیال بودن آن دررفت و برگشت به دیگر کشورهاست. علاوه بر جهان - وطنی حزب‌توده، آموزش‌های مارکسیستی آن هم مکمل آن مثلث می‌شد براساس نظریه ارزش اضافی، اگر هزینه مدادی ده تومان تمام شود و صدتومان فروخته شود، این نود تومان ارزش اضافی است. مزد کارگر، سود سرمایه حقوق مدیران، استهلاک کارخانه و... در آن ده تومان نهفته است. این نظریه ارزش اضافی را لاسال، ریکاردو، مارکس و مارکسیست‌ها قبول داشته‌اند. وقتی این نظریه بخواهد در صنعت نفت پیاده شود و به خصوص در صنعت اکتشاف و استخراج نمی‌تواند استثمار نفتی را تبیین کند و با فراملیت‌ها درگیر شود؛ چرا که به گفته آنها کار اکتشاف و استخراج را خودشان انجام می‌دادند، سرمایه ابزار کار، لوله و دکل را هم خودشان آوردند. مدیریت خبرویت و تخصص نیز با آنها بود؛ بنابراین نتیجه می‌گرفتند ملت ایران کاری روی استخراج نفت نکرده و ارزش و سهمی نخواهد داشت. اگر هم پولی به ایران می‌دهند، منتی است که می‌گذارند. درحالی که ما نفت یعنی سرمایه تجدید

ناپذیر خود را می‌دادیم و درمقابل پول ارزانی می‌گرفتیم که آن را هم برای حفاظت نفت صرف خرید اسلحه می‌کردیم. از آنجا که حزب‌توده به آموزش‌های مارکسیسم معتقد بود، در طول تاریخ نفت ایران، با استثمار نفتی مخالفت نکرد و به همین دلیل نهضت ملی و قانون ملی شدن نفت را هم درک نکرد. اگر عنصر وابستگی حزب‌توده و برخی از عناصر آن در نظر گرفته شود، این استدلال قوی‌تر هم می‌شود.

فراموش نشود طیفی از روحانیون ایران برای قانون‌گرایی و ملیت‌جایگاهی بس والا قائل بودند از جمله مراجع و رهبران دینی مانند علامه نائینی، سید حسن مدرس، آیت‌الله سید محمود طالقانی (ره) و مرحوم امام. اصولاً بنده روحانیت به دلیل آموزش‌های خاصی نظیر آنچه گفتیم، قانون‌گرایی و ملی‌گرایی را بر نمی‌تافت. سه جریان با سه بینش - همان‌طور که توضیح دادم شد - دست به دست هم می‌دهند و کودتایی به این ارزانی به وجود می‌آید. من همیشه به دوستان می‌گویم فکر کنید که مصدق چگونه دو سال و چهارماه امیدوار و معجزه‌وار در برابر آن همه جریانات سیاسی - نظامی داخلی و خارجی مخالف دوام آورد و توانست اقتصاد بدون نفت را پیاده کند و الگویی برای نهضت‌های داخلی و خارجی باشد. حتی استیون کینز نیز در کتاب خود بر این باور است که انقلاب اسلامی نتیجه تلاوم مقاومت مردم در برابر کودتای ۲۸ مرداد بود. ریچارد نیکسون هم در کتاب "جنگ حقیقی" همه تحولات مثبت خاورمیانه نظیر ملی کردن کانال سوئز در مصر، سقوط سلطنت در عراق، ملی کردن نفت عراق و روی کار آمدن قذافی در لیبی، شوک اول و دوم نفتی و انقلاب اسلامی در ایران را به بنیانی نسبت می‌دهد که نهضت ملی کردن نفت در ایران آن را پایه‌گذاری نمود.

نتیجه این که من در ریشه‌یابی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، روی چند نکته راهبردی تأکید کردم، نخست حاکمیت منفی، یعنی مثلث نفت امنیت و سرکوب را توضیح دادم. دوم، به توان تاریخی مردم در فاز سیاسی - قانونی و فاز نظامی - امنیتی اشاره کردم. سوم، مثلث داخلی سه طیف ارتش، بازار و بخشی از روحانیت را توضیح دادم و در نهایت مثلث دیگر، یعنی اتحاد بینشی و عملکردی فراملیت‌های نفتی، حزب‌توده و آموزش‌های جاری مذهبی را برشمردم. اینها همه دست به دست هم دادند و کودتا شکل گرفت. تجربه کودتای ۲۸ مرداد قابل بررسی و ریشه‌یابی‌های عمیق‌تری است. انقلاب و جمهوری اسلامی، هنوز هم در معرض تجربه دوران مصدق، یعنی تحریم کامل نفتی قرار نگرفته و بدان معنا آزمایش خود را پس نداده است.

این روزها من نگران استراتژی ذخیره‌سازی نفتی دنیای غرب هستم که این نگرانی را به مسئولان نیز انتقال دادم. به اعتراف همه کارشناسان، تولید نفت بسیار بیش از مصرف نفت است. برمی‌تای آنچه در رسانه‌ها از جانب سران آمریکا و انگلیس مطرح می‌شود، به نظر می‌رسد که آنها سعی دارند مسئله ایران را به شورای امنیت بکشانند و کشور را در معرض تحریم کامل بین المللی قرار دهند و تجربه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ را تکرار نمایند.

امینوارم در این راسته، هوشیاری‌هایی به دست آوریم و مجالی هم برای بحث‌ها و گفت‌وگوهای بیشتر باشد.